

روح الله شهیدی
استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

گلگشتی در رسائل جاحظ

ترجمه رساله الحاسد و المحسود

۱۱۲-۱۰۵

کلیگشتی در رسائل جاحظ

روح الله شهیدی

چکیده: ابو عثمان عمرو بن بحر بصری ملقب به جاحظ، متکلم و ادیب معتزلی در حوزه دین، سیاست، تاریخ، اخلاق، لغت، جغرافیا و... قلم زده است و اهمیت او و آثارش بر کسی پوشیده نیست. نوشته حاضر ترجمه‌ای از رساله الحاسد و المحسود به گزینش عبیدالله بن حسان است. جاحظ در این رساله از حقیقت حسد، آثار و نشانه‌های حسد و حسود و راه‌های تعامل با حسود و... سخن گفته و در این راه از آیات قرآنی، احادیث و حکایات تاریخی نیز بهره برده است.

کلیدواژه: رساله الحاسد و المحسود، جاحظ.

Strolling in Jāhid's Treatises

By: Roohullah Shahidi

Abstract: Abū Othmān Amro bin Bahr-e Basri, Known as Jāhid, is the Mu'tazilite theologian and scholar who has written in the field of religion, politics, history, ethics, vocabulary, geography, and so on; and the importance of him and his works is not overlooked. The following paper is a translation of the treatise *Al-hāsīd wa al-Mahsood*, selected by Obaydullah bin Hisān. In this treatise, Jāhid speaks about jealousy, jealous person, signs of jealousy, and the ways of dealing with a jealous person. In order to do this, he has made use of the Qur'an verses, traditions, and some historical stories.

Key words: *Al-hāsīd wa al-Mahsood*, Jāhid.

مطالعات في رسائل الجاحظ

روح الله شهیدی

أبو عثمان، عمرو بن بحر البصري، الملقب بالجاحظ هو أحد المتكلمين والأدباء المعتزلة. وكتابه تتنوع بين الدين والسياسة والتاريخ والأخلاق واللغة والجغرافيا وغيرها من العلوم، ولا يخفى على أحد أهميته وأهميته كتاباته.

والمقال الحالي هو ترجمة لرسالة الحاسد والمحسود التي انتخبها عبید الله بن حسان.

يتحدث الجاحظ في هذه الرسالة عن حقيقة الحسد وآثاره، وعن علائم الحسد والمحسود، وطريقة التعامل مع المحسود، وغيرها من الجوانب ذات الصلة، مستفيداً في ذلك من الآيات القرآنية والأحاديث والحكايات التاريخية.

المفردات الأساسية: رسالة الحاسد والمحسود، الجاحظ.

گلگشتی در رسائل جاحظ

(ترجمه رساله الحاسد و المحسود)

اشاره

ابوعثمان عمرو بن بحر بصری ملقب به جاحظ (م ۲۵۵ یا ۲۵۶ ق) متکلم و ادیب معتزلی در حوزه دین، سیاست، تاریخ، اخلاق، لغت، جغرافیا و... قلم زده است و اهمیت او و آثارش بر کسی پوشیده نیست.^۱ نوشته حاضر ترجمه‌ای است از رساله «الحاسد و المحسود» به گزینش عبیدالله بن حسان. از او که گلچینی از آثار و رسائل مختلف جاحظ را گرد آورده، چنان‌که استاد عبدالسلام هارون می‌گوید هیچ نام و یادی وجود ندارد. او با بهره‌گیری از تاریخ کتابت نسخه‌های اساسی گزیده‌های فوق (اوایل ماه رجب ۴۰۳ ق) حدس زده است که عبیدالله بن حسان به دوران جاحظ نزدیک بوده و قبل از سده پنجم هجری می‌زیسته است.^۲

متن این رساله چند بار تصحیح و تحقیق شده است از جمله در شماره ۳۰ و ۳۱ مجله المنار سال ۱۳۱۶ هـ (صفحات ۵۷۴-۵۸۰ و ۵۹۳-۵۹۷)، در حاشیه جلد اول الکامل می‌رد، چاپ شده در سال ۱۳۲۳ هـ به تحقیق علی بن احمد هواری (صفحات ۲-۱۶)، در شماره ۴ مجله المورد سال ۱۳۹۹ هـ به تحقیق حاتم صالح ضامن (صفحات ۱۳۹-۱۴۸) و جلد سوم از رسائل الجاحظ چاپ شده در سال ۱۴۱۱ هـ به تحقیق عبدالسلام محمد هارون (صفحات ۳-۲۳) و... ما در این ترجمه تحقیق اخیر را مبنا قرار داده‌ایم.

جاحظ در این رساله از حقیقت حسد، آثار و نشانه‌های حسد و حسود و راه‌های تعامل با حسود و... سخن گفته و در این راه از آیات قرآنی، احادیث و حکایات تاریخی نیز بهره برده است. اگر در این رساله نیک بنگریم، نقدی هم بر احوال ما در این روزگاران است.

فصلی از آغاز کتاب

خدایت سلامت بخشد، کرامت را مدام دارد، استقامت را روزیت گرداند و پریشانی را از تو بردارد!

خدایت یاری رساند! به من نامه‌ای نگاشته، پرسیده‌ای: «حسد چیست؟ از کجاست؟ علامت و جلوه‌های آن چیست؟ شئون و حالات آن چگونه شناخته می‌شود؟ چه سان حسد آشکارا از نهان معلوم می‌گردد؟ چگونه حسد شناخته و ناشناخته دانسته می‌شود؟ چرا میان عالمان بیش از جاهلان ره می‌یابد؟ از چه رو در خویشان بیش از بیگانگان است؟ چرا درون صالحان بیش از فاسقان می‌خزد؟ و چرا از میان مردمان تمامی سرزمین‌ها تنها همسایگان را برمی‌گزیند؟»

خدا تو را بقا دهد! حسد دردی است که جسم را ملول می‌سازد و دوستی را تباه می‌کند. درمان حسد سخت است. حسود دل‌آزرده است. حسد موضوعی پیچیده و امری دشوار است. حسد آشکار درمان ندارد و حسد پنهان درمان‌گرش را به رنج می‌افکند. از همین روست که نبی فرمود: «درد امت‌های پیشین، یعنی حسد و کینه، به سویتان خزیده است»^۲ و مردی به همنشینان خود گفت: «کیست که از دیگر مردمان غفلتی کمتر دارد؟ یکی گفت: «شب‌زنده‌دار است که تنها رسیدن به صبح را در سردارد.» گفت: «او چنین

۱. برای آشنایی با زندگی و آثار او رک به: مدخل «جاحظ» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی به قلم دکتر آذرتاش آذرنوش و همان مدخل در دانشنامه جهان اسلام به قلم استاد علی‌رضا ذکاوتی فراگوزلو.

۲. رسائل الجاحظ، ج ۳، ص ۱۳.

۳. الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۶۳.

است، اما از دیگر مردمان غفلتش کمتر نیست». دیگری گفت: «مسافر است که آهنگ به پایان رساندن سفرش را دارد». گفت: «مسافر چنین است، اما از دیگر مردمان غفلتش کمتر نیست». او را گفتند: «خود، ما را از کم غفلت‌ترین مردمان خبر ده». گفت: «حسود که تنها هم‌ش آن است که خدا نعمتی را که به تو بخشیده، بگیرد و از این هیچ‌گاه غفلت نمی‌ورزد».

از حسن بصری روایت کرده‌اند که گفت: «حسود در دین زودتر از آتش در هیزم خشک می‌گیرد».

تنها فضل و نعمت الهی بر محسود، حسود را به سوی او می‌کشاند، [چنان‌که] خداوند می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».^۴ حسود هم پیمان کفر، هم میثاق باطل، ضد حق و در جنگ با روشنایی است و از همین رو خداوند اهل کتاب را بدان نکوهیده است: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ».^۵

از او دشمنی می‌زاید. او هر جدایی را سبب و هر وحشتی را مادر است. همه جمع‌ها را پریشان می‌سازد و همه پیوندهای خویشاوندی را می‌گسلد. میان همنشینان جدایی می‌آفریند و بین درهم‌آمیختگان شر می‌انگیزد و چون آتش نهفته در دل سنگ در سینه نهان است.

اگر گذشته از انباشتگی غم‌ها در قلب، لانه‌کردن اندوه در دل، کثرت سوز و گداز، وسواس درون، ناگواری عمر، کدورت جان و سختی زندگی، تنها در حسود این راه می‌یافت که نعمت خدا را بر خود کوچک انگارد، بروی نعمتش به دلیل بهره‌مندساختن دیگری خشم گیرد و از او چشم داشته باشد که از هبه‌اش بازگردد و جز او را روزی ندهد، بی‌شک نزد خردمندان قابل‌ترحم و در مقام مقایسه از دیدگاه ایشان مظلوم است. همان‌گونه که عربی گفته است: «چون حسود ظالمی را شبیه‌تر به مظلوم نیافته‌ام [چه] نفس نفس زدنش همیشگی، قلبش اندوهگین و حزن با او هم‌نشین است».

حسود خوار و گنه‌بار و محسود محبوب و یاری شده است. حسود غمین و مهجور است، حال آنکه محسود را مردمان در بر گرفته و ملاقات می‌کنند.

خدا رحمت کند! حسود اولین خطایی است که در آسمان‌ها ظاهر گشت و نخستین گناهی است که در زمین پدید آمد. [در آسمان‌ها] برترین فرشتگان بدان ویژه گشت و از پروردگارش سرپیچید و با او درباره آفریده‌اش مجادله کرد و بر او گردن افراخت و گفت: «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». پس خداوند او را طرد کرد و به ابلیس بدلش کرد و او را پس از انیس حق بودن از جوار خویش فرو گرفت و خلقش را زشت گردانید. ابلیس امر را بر نبی خداوند مشتبه ساخت و بدین سان عزم پروردگارش را به فراموشی سپرد و با گناه همبرگشت، اما محسود (آدم) باز ایستاد و به سوی خدای بازگشت و هدایت یافت و حسود لعین در حسدش همچنان ره پیمود و شقی و گمراه گردید.

اما در زمین حسود پسران آدم را در بر گرفت، آن‌گاه که یکی برادرش را بکشت و بدین سان پروردگارش را عصیان کرد و پدرش را در سوگ نشانید. به واسطه حسود بود که نفسش او را بر قتل برادر رام ساخت و آن‌گاه برادر را کشت و از زیانکاران شد. حسود بود که او را به نهایت سنگدلی کشانید، به دورترین مرزهای نافرمانی

ابوعثمان عمرو بن بحر بصری ملقب به جاحظ (۲۵۵م یا ۲۵۶ق) متکلم و ادیب معتزلی در حوزه دین، سیاست، تاریخ، اخلاق، لغت، جغرافیا و... قلم زده است و اهمیت او و آثارش بر کسی پوشیده نیست. نوشته حاضر ترجمه‌ای است از رساله «الحاسد و المحسود» به گزینش عبیدالله بن حسان. از او که گلچینی از آثار و رسائل مختلف جاحظ را گرد آورده، چنان‌که استاد عبدالسلام هارون می‌گوید هیچ نام و یادی وجود ندارد.

۴. نساء: ۵۴.

۵. بقره: ۱۰۹.

۶. اعراف: ۱۲.

جاحظ در این رساله از حقیقت حسد، آثار و نشانه‌های حسد و حسود و راه‌های تعامل با حسود و ... سخن گفته و در این راه از آیات قرآنی، احادیث و حکایات تاریخی نیز بهره برده است. اگر در این رساله نیک بنگریم، نقدی هم بر احوال ما در این روزگاران است.

رسانید و تمامی حقوق خویش خود را از یاد برد، چه سربرادر را با افکندن سنگ، در هم شکست و پشیمان شد و فریاد [حسرت] کشید.

اگر محسود توانگر باشد، حسود را شیوه بر آن است که او را بر ثروتش نکوهش می‌کند و می‌گوید: «مالش را از راه حرام گرد آورده و از روی گناه، آن را نگاه داشته است». نزدیکان نادارش را براو می‌شوراند و ایشان را دشمن او می‌گرداند و در خلوت بدیشان یاری می‌رساند و در جلوت محسود را به بریدن از آنان و می‌دارد و می‌گوید: «نیکی‌ات را کفران کرده و نکوهشت را میان مردمان آشکار کرده‌اند. پیوند با چون ایشانی نشاید، چه سپاسگزار نیستند». اگر دشمنی از دشمنان محسود را بیابد، به ظلم او را یاری می‌دهد و اگر به یکی از معاشرانش دست یابد، او را به ناراستی با محسود رهنمون می‌شود یا بدو نیکی می‌کند تا محسود را به فراموشی کشاند یا به نصرتی می‌خواند که محسود را مخدول گرداند. اگر محسود را مدح کنند، زبان به نکوهش می‌گشاید، اگر از او پرسند، عیبش گوید. اگر شهادتی [به سود محسود] نزد او باشد، کتمان می‌کند و اگر از او لغزشی سراغ داشته باشد، آن را بزرگ می‌سازد و می‌گوید: او دوست دارد به دیدارش روند و او به دیدار کس نرود و خوش می‌دارد که آویزه‌ها [از جواهر] براو باشد».^۷

اگر محسود عالم باشد او را «بدعت‌گذار»، «پیرو رأی خویش»، «آمیزنده حق و باطل»^۸ و «حریص به دهش» می‌خواند. می‌گوید: «او خود نمی‌داند که چه با خویش دارد، عمل را به کناری نهاده است و به نیرنگ پناه برده است. مردان والا مرتبه را سوی خویش کشانده است و چه احمق اند ایشان که بدو گرویده‌اند. خدای چنین عالمی را زشت گرداند که بلیه او بس بزرگ، و رعش بس اندک و راه کسبش بس بد است».

اگر محسود دین دار باشد، می‌گوید: «ریاکاری است که جهاد می‌کند تا او را وصی قرار دهند، حج می‌گزارد تا او را مدحی گویند، روزه می‌دارد تا گواهی اش را بپذیرند. اظهار تقوا می‌کند تا مال را در خانه اش به امانت نهند، در مسجد قرآن می‌خواند تا همسایه مسجد، دخترش را به کابین او درآورد و در تشییع جنازه حاضر می‌گردد تا آوازه اش بیپچد».

در رویارویی با حسود، آنچه را در دل نهان دارد خواهی فهمید، چه رنگش تغییر می‌کند، چشم را اندکی می‌بندد و به تندی می‌نگرد، سلام نمی‌دهد، به دیگری روی می‌کند و از توروی می‌گرداند، سخن با تورا ناخوش می‌دارد و با نظر تو مخالفت می‌کند.

عبدالله بن ابی پیش از نفاق، یگانه دهر بود. چه رأیی نیک، همتی والا و خوبی ارجمند داشت و عشیره بر سیادت او گردن نهاده و به ریاست او اقرار داشتند. اینها همه تنها در پی آن بود که در عبدالله عقل فراهم آمده بود و خردمندی او برای قوم آشکار گشته و جهلی از او ندیده بودند و چون تاب کشیدن بار ریاست را داشت، او را شایسته سروری یافته بودند، اما چون خداوند پیامبرش را فرستاد و به مدینه قدم نهاد و عبدالله عزت او را دید، گردن افراخت و بدین سان با حسد اسلام خویش را نابود ساخت و نفاقش را آشکار کرد. به دیگر سخن عبدالله بن ابی منافق نگشت، مگر اینکه به حسد دچار شد و حسود نشد مگر اینکه کینه توز گردید. بدین سان پس از خردمندی احمق و بعد از اندیش وری نادان شد و بعد از بهشت به آتش درآمد. پیامبر در مدینه خطبه خواند و از او به انصار شکوه برد. پس انصار گفتند: «ای رسول خدا او را ملامت مکن، چه ما پیش از آمدن تو بر تاج او گوهرها می‌آویختیم».^۹ حال اگر این بی بهره، قلب خویش را از حسد دور می‌کرد، بی شک در اسلام جایگاهی بلند و در سیادت قدری والا می‌یافت، اما خداوند او را به دلیل حسد فرو گرفت و نفاقش را آشکار کرد.

۷. تازیان را رسم چنین بوده که بر تاج رؤسا و پادشاهان خویش گوهرهایی می‌آویخته‌اند.

۸. جاحظ لیل، آن که در شب هیزم جمع می‌کند و کنایه از کسی است که حق و باطل و درست و نادرست را با هم درمی‌آمیزد.

۹. آورده اند که چون سالی از حکومت پادشاهی می‌گذشت، بر تاج او گوهری می‌افزودند تا سال‌های پادشاهی او مشخص گردد.

شاعر هم گفته است: غم‌های حسود چنان طولانی و فراوتن شد که از آن روی زرد گشت ره‌ایش کن که در جانش شرری افروخته‌ای که از داغی آتش‌های درویش شعله‌ورتر می‌شود

لذت وجود عیب نزد او از بودن مال در خزانه‌هایش خوشایندتر است

او را به حال خویش رها کن تا از کثرت بهتان‌ش در امان باشی

فصلی پیرامون حسد همسایگان

خدا تو را رحمت کند! همسایگان بر تو آگاهند و دیدگان‌شان بر تو دوخته است. حال اگر در میان آنها تهیدست باشی و متمکن گردی و بذل و بخشش کنی و بی‌پوشانی و طعام دهی و در این حال، آنان پست و زبون گردند و نعمت از ایشان سلب گردد، در حالی که تنها تو صاحب نعمت گشته‌ای، بلیه حسد بر آنان شدیدتر می‌شود و به واسطه آن زندگیشان تا ابد تلخ و ناگوار می‌گردد.

گفته‌اند که سعید بن جبیر گفت: ابن عباس را رهنمون شدم تا او را برابرین زیرواراد کردم. ابن زبیر گفت: «تو همانی که مرا مذمت می‌کنی؟» ابن عباس گفت: آری، زیرا از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: «مؤمن نیست آن که سیر سر بر زمین نهد و همسایه‌اش گرسنه باشد». ابن زبیر او را گفت: «به چه کس این را می‌گویی؟! من چهل سال است که کینه شما اهل بیت را نمانده‌ام». ابن عباس بازوانش را برهنه ساخت که به دو شاخ نخل می‌مانستند و آن‌گاه به ابن زبیر گفت: «بله، تا آنجا که تو را شناخته‌ام، باید همین از تو برون تراود».

من این ماجرا را از ته به سر و بازگفته نیز شنیدم و در پاسخ ابن زبیر به ابن عباس اندیشیدم؛ باشد که دلیلی جز حسد برای آن بیابم، اما نیافتم.

ابن زبیر به دل زخمی داشت، اما چون شاخساران بنی‌هاشم در اطراف حرم قد افراخته، درخت بلند و پرشاخشان در طبقات گونه‌گون آن، ریشه‌هایی استوار دوانیده، جایگاه‌های ایشان در ستیغ‌های آن آباد، دریا‌های آن از رزق‌های عباد لبریز و ستارگان آن پرتوهدایت پراکنده بود، درد دل را واگون نکرد، ولی همین که بطحاء (مکه) از مهتران تهی گشت، با آنچه در جان پنهان می‌داشت، با ابن عباس رویاروی شد.

اگر یاری خداوند محسود را نمی‌پوشاند و در کار او بر محسود پرده‌ای افکنده نبود، روز به پایان نرسیده، مقهور می‌شد و هر شب از بهره‌های خویش باز می‌ماند و روز را به شب نرسانده که مالش به یغما رفته، خونس بر زمین ریخته و پرده آبرویش به ضربتی از هم می‌درید.

فصلی دیگر

به حق می‌گویم که حسد با هر قلبی در آمیخت، دیگر قلب را یاری ضبط آن و توان دفع و کتمان آن نیست، به گونه‌ای که با آشکارگی و اعلان بر قلب می‌شورد و با چیرگی بردل، آن را به بندگی می‌کشد، به کار می‌گیرد و به سخن و می‌دارد. بدین سان حسد بر حسود، چیره‌تر از مولا بر عبد، سلطان بر رعیت، شوهر بر همسر و در بند کشنده بر اسیر و در بند است.

حسود از فرصت خود دمی غفلت نمی‌ورزد تا آنکه مرگ بر کالبدش فرود آید. دلیل این برخورد ابن زبیر با ابن عباس آن بود که به چشم دیده بود عمر [بن خطاب] او را بر پیشگامان مقدم داشت و نگریسته بود که اهل حرم گرد او می‌چرخند و او آنان را به حکمت‌ها می‌پوشاند و از او رأی و فهم می‌خواستند و او آنان را از علم و حلم لبریز می‌ساخت.

ابن زبیر به صبر موصوف، به زیرکی مشهور، به عقل موسوم و به مدارا شیفته بود، اما حسد بر بنی‌هاشم را که چهل سال پنهان کرده بود، بر زبان آورد و قلبش را گنجای کتمان و خودش را صبرپوشاندن آن نبود و چون مدت‌ها در دلش مانده بود، آن را ظاهر کرد و علنی ساخت. حال آنکه ابن زبیر بردشواری‌ها صبر می‌کرد و خود را بر از بین بردن آن و می‌داشت و [حتی] به سنگ‌های منجنیق‌ها که بر او می‌گذشت، کم‌اعتنا و بی‌تلفات بود و علی‌رغم اینکه گروهی از قوم او را از میان برد، بدان‌ها توجهی نکرد.

فصلی دیگر

چگونه آن که حسد در قلب او نهان گشته، می‌تواند در برابر آرزوهای خویش صبر کنند؟ مگر نه اینکه برادران یوسف حلیم، بزرگ‌منش، عالم و زاده پیامبران بودند، اما حسد به یوسف را که قلبشان را خلیده بود، نادیده نگرفتند و پدرشان را میثاق‌های مؤکد، پیمان‌های الزام‌آور و سوگندهای غلیظ سپردند که از یوسف نگهداری می‌کنند و یوسف هم برادر و پاره‌ای از خود ایشان بود، اما با پیمان‌ها از در مخالفت درآمدند و به ظلم و با قدرت بر او حمله بردند و او را در تاریکی‌های چاه افکندند و با خونی دروغین پیراهنش را آوردند؟

از علی بن مسهر از اعمش از صالح بن حباب چنین حدیثم

تن می‌زند، باز هم او [چون] سگی هار، پلنگی خشمگین، زهری آمیخته، نرینه‌ای حریص به گُشنی و سیلی بنیان‌کن است. اگر سروری یابد، می‌گُشد و به اسارت می‌کشد، اگر زبردست گردد، سرمی پیچد و راه تعدی می‌پوید. حیات تو مرگ او و نابودی تو عروسی و سرور اوست. هر شاهد دروغی را بر علیه تو تصدیق می‌کند و هر عادل مرضی را درباره تو تکذیب می‌کند. تنها مردمانی را که به تو کین می‌ورزند، دوست دارد و جز دوستداران تو را مبعوض نمی‌دارد. در نهان دشمن و در آشکار دوست توست.

گفته‌ای که گاه درباره حسود به اشتباه افتاده‌ای، چه نیکی خویش را بر تو آشکار ساخته است، حال آنکه اگر نظرات بزرگ و ارجمند و معانی ریز و باریک را می‌شناختی، در روش هایت زیرک و ژرف‌کاو بودی و در معیوب بودن آن کس که عیب خویش را بر تو ظاهر کرده، تردید نداشتی، بی‌شک رمز از اشاره، اشاره از کلام، سز از جهر، خفص از رفع، اختصار از تطویل و اجمال از تفصیل بی‌نیازت می‌ساخت و ما را نیز از خواستاری تحصیل آسوده می‌ساختی. با این وجود من هراسانم که قلب تو با دوست صاف و درون قلبت تهی از زنگار نباشد. تو هر چند خاشاک از ریش یارت برداری، لباسش را بر فراز مرکبش صاف کنی، کودکش را پیش چشمانش بوسه زنی، به گاه دیدنش لباس خاکساری بر تن کنی، لغزش‌های او را ببخشی، هر چه از او ناپسند است را نیک انگاری، دروغش را راست پنداری و او را بر فجورش یاری رسانی، باز هم از حسد در امان نیستی و چه رنجی است این! مگر سوره معوذه (فلق) را نخوانده‌ای و نشنیده‌ای که خداوند در سر آغاز آن، رسولش را به پناه بردن از شر حسود، آن‌گاه که حسد می‌ورزد، مورد خطاب قرار می‌دهد؟!

وای بر تو! آیا پس از دیدن، نشانه‌ای می‌جویی و پس از عروس به دنبال عطری می‌گردی یا می‌خواهی از خار بن انگور بچینی یا می‌خواهی از شتر نازا شیر بدوشی؟! [اگر چنین باشد] از باقل درمانده‌تر،^{۱۰} از گفتار احمق‌تر^{۱۱} و از پیری به غایت کهن سال هم غافل‌تری. اگر بعد از اینکه تو را آگاه کردم، به صلاح رسانیدم، تو را آموختم، هدایت کردم، تو را یاد آور شدم، در جهل بمانی، به کژی‌گرایی، حماقت پیشه کنی، گمراه گردی، فراموش کنی و از آنچه به تو آموختم ناآگاه باشی، به کسی می‌مانی که خداوندش با وجود علم گمراه ساخته است و بدین سان موعظه‌ها نزدش بی‌اثر گشته، از بهره‌ها و منافع چشم فرو بسته، برگوش و قلبش مهری

۱۰. باقل مردی از قبیله ربیعیه بوده است که آهویی را به یازده درهم خرید و چون او را از قیمتش پرسیدند، انگشتانش را باز کرد و زبانش را بیرون آورد تا قیمت آهورا نشان دهد و آهوفار کرد. از این پس عرب در درماندگی به او مثال می‌زند. رک: تاج العروس، ج ۱۴، ص ۶.
۱۱. تازیان گفتار را نماد حماقت می‌دانند.

ایشان با ظلم به یوسف بر پدر ستم روا داشتند، بدان امید که پدر بدانان روی آورد و به محبت او ویژه گردند. می‌پنداشتند [گذر آروزگاران پدر را تسلی می‌دهد و پس از غم، حب ایشان او را مشغول می‌کند، ولی اشک او را روان ساختند و قلبش را به آتش کشاندند. پس از یوسف چگونه چشم محسودان روشنی نیابد، حال آنکه خداوند او را مالک خزائن زمین ساخت؟ زیرا بر آزار حسودان صبر کرد، آن را با عفو پاسخ داد و هنگامی که حیران نزد او آمدند و ترسان به سوی او سفر کردند، با آنکه بر آنان چیره بود و آنان هم او را نمی‌شناختند، با معاشرت و مؤاخاتی نیک، جزای آنان را داد، به شایستگی آنان را یاری رساند، ضیافتی کریمانه داد و حسودان نیز چون او را شناختند، بی‌پرده در برابر او اقرار کردند و سپس از او درخواست غفران کردند و چون در قالب هیأتی بر او وارد گشتند سجده‌اش گذاردند.

خدایت رحمت کند! اگر حسد دوستت را احساس کردی تا می‌توانی از معاشرت با او بکاه؛ زیرا راحت‌ترین راه برای مسالمت با او همین است. سرت را از او پنهان کن تا از شر و پیامدهای گزندش در امان باشی. مباد به مشاورت با او رغبت داشته باشی. نیرنگ محبت و چربی زبان او تو را غزه نسازد؛ زیرا این از ریسمان‌های نفاق اوست.

اگر می‌خواهی نشان راستی این را بیایی، مخفیانه کسی را نزد او فرست تا تو را در حضور او خوار دارد و نکوهش کند. پس سرشت خود را که بر تو پوشیده است و ناراستی‌ای را که از آن غافل، آشکار خواهد ساخت. او در حسد بر تو از مگس سمج‌تر و در هجمه به تو از سیل روان به سوی سرازیری شتابان‌تر است. خوش ندارم که از حسود ناآگاه باشی و از ره یافتن بدانچه در نهان دارد، به فراموشی سپری؛ مگر آنکه تاب خواری را داشته، زبونی را در بر داشته، از اخلاق بزرگان دوری گزیده و از شیوه‌های پسندیده ایشان برون رفته باشی یا تو را به حسودت نیازی باشد که هدف تیرهای تیراندازان و طعمه بدخواهانت سازد.

از قدیم گفته‌اند: زن آزاده گرسنگی می‌کشد، اما از [اجرت] شیر] دادن به غیر فرزندان] خود نمی‌خورد. بسا حسود نسبت بدان کس که بدو خوبی کرده است، حتی از دشمنانش هم ناسپاس‌تر است و او را بیشتر تحقیر می‌کند و خوار می‌دارد.

فصلی دیگر

حتی آن‌گاه که دیدی حسود رأی تو را درست می‌انگارد و تو نیز بر صوابی یا تو را به راستی می‌خواند و تو نیز خطاکاری یا به گاه نهان شدن از تو، نیکی‌ات را آشکار سازد یا از عیب جویی بر تو

کوفته و بر دیده‌اش پرده‌ای افکنده است و پناه می‌بریم به خداوند از خواری و زبونی!

حسود نزدت نمی‌آید، بلکه تورا [از دور] ندا می‌دهد؛ با تو همساز و دمخور نمی‌شود، بلکه به موازات تو و سایه به سایه‌ات می‌آید؛ بهترین حال تواز منظر او، هنگامی است که بی‌چیزتر، عیالوارتر و گمراه‌تر باشی و آن‌گاه خوشحال‌ترین است که به مصیبت نزدیک‌تر و از ستایش مردمان دورتر باشی.

و چون حال چنین باشد، همسایگی مُردگان، آمیختن با بیماران، پنهان شدن در دیوارها، بیرون‌کشیدن درون مایه‌ی روده‌ها و خوردن کنه [شتران]، از معاشرت با چنو و درآویختن به ریسمان او آسان‌تر است.

کینه از حسد می‌زاید، از پستان او شیر می‌نوشد؛ شاخه‌ای از شاخه‌های آن، یاری از یاوران او، شعبه‌ای از شعب آن، فعلی از افعال آن است؛ همان‌گونه که هر فرعی را اصلی و هر فرزند را مادری است و هر گیاهی از زمین می‌روید و هر شیرخواری دایه‌ای دارد. حال اگر اسم کینه هم تغییر یابد، باز هم یکی از صفات، رُستنی‌ها و ویژگی‌های حسد است.

می‌بینی که خداوند در کتاب خود بهشت را یاد کرده و آن را به نیک‌ترین آرایه‌ها و زینت‌ها پوشانیده و آراسته است. بهشت را خانه‌ی اولیا و جایگاه انبیای خویش قرار داده است. در بهشت چیزهایی است که نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه بر قلب بشری گذشته است. خداوند در کتاب خود از سرور و کرامتی که به گاه ورود به بهشت و سکونت در آن، بدان‌ها ارزانی کرده چنین یاد می‌کند: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ * وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ * لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ»^{۱۲}.

بدین سان خداوند تنها پس از برکندن کینه و حسد از قلوب بهشتیان، آنها را در خانه‌ی کرامتش جای می‌دهد و چنین است که آنان به بهشت شادمان می‌شوند و بر تخت‌ها با برادران خویش روبه‌رو می‌شوند و چون سینه‌هاشان صاف و قلب‌هاشان از کینه و حسد رهاست، به گاه رویارویی چهرها از دیدن لذت می‌برند.

حال اگر اینها از سینه‌هاشان برکنده نبود و از قلب‌هایشان خارج نشده بود، از لذت بهشت بی‌بهره می‌شدند، از هم رویگردان می‌شدند و می‌بریدند، به گناه درمی‌افتادند، در بهشت دچار ملال می‌شدند و در پی خروج از آن بودند؛ چه خداوند جایگاه آنان را متفاوت و در کرامات و دهش‌های ارجمند، درجه‌ی برخی را فراتر از دیگران ساخته بود. اما چون حسد و کینه را از قلب بهشتیان برکنند، پایین‌ترین مرتبه‌ترین ایشان و آن که تازه به بهشت وارد شده، گمان می‌برد که والاترین جایگاه، ارجمندترین مرتبت و وسیع‌ترین خانه را دارد و این از آن روست که قلبی بی‌آلایش و سینه‌ای بی‌کینه دارد و چنین است که چشمش روشن و خوراکش گوارا می‌شود. حال اگر چنین نبود، چشم‌ها را تنگ کرده و تیز برهم می‌نگریستند و قلب‌ها به هم و غم می‌افتاد و عیب‌ها و گناهان میانشان سر می‌زد.

من بر آنم که سلامت تنها در بریدن از حسود، شادی در ندیدن رویش، راحتی در مدارانکردن با او و سود و بهره در رهاکردن یکرویی با اوست و چون چنین کردی، خوش و شاد خور، آسوده بخواب و مدت‌ها در شادی بزی.

از خداوند و الامر تبه خواهانیم که کدورت قلب‌هایمان را بزدايد و ما و تورا از پستی اخلاق دور نگاه دارد و الفت و همداستانی نیک بر ما و توارزانی دارد و توفیق و هدايتت را به کمال رساند.

والسلام.